

واقع فی الوسط بعضی است که هنگام نوح سکون حرکت میکنند
نسبتی بعضی است که ابتدا کند از نقصان بزمانی
سر تندرج از زمانه و تبه فرود آید نقصان کونا و دوم
موش از طرف کتفه هم متصل اند لهذا این را و بنی الفار
گویند یعنی دو دم موش **مط** فی بعضی است که بعد
توج از انگشت جدا شده فوراً با زبانه گشت برسد حرکت
انقباضی نماید و حرکت انقباضی وی بنا بر اعداد و قدره
متواتره بشماره است نه تک آنکه آن تو این را ذوالعین
نیز گویند **م** تعدد بعضی است که چون رعد محسوس شود
و اینهمه نظیر از انتشاری با رعد و زلزالت دارند هر سوی
حال درین تمام شد **رب** بسم الله الرحمن الرحیم **والم**
بدانکه نفسه قصد میزند دوم است که از هر سوی شانه و کرده
و زنج میشود و نفسه دولت میکند مراحوال کند و شانه و کرده
و ماده که در عروق است و نفسه را دلیل و قاروره و بول

بزرگ است

از نهم گویند بدانکه طب از نهم هفت چیز بود **اول** لون **دوم**
سوم صافس و کدورت **چهارم** راحه **پنجم** زرد
ششم رسوب **هفتم** مقدار لول یکی لون است و طبقات
لون پنج است یکی از آن اصوات و اقسام آن **شش** است
چنانچه **بی** و **اترخی** و **اشقر** و **نارنجی** و **ناری** و **دعوی**
سب استی سوز **هفتم** است و سب **اترخی** نیکی **هضم** و سب
اشقر زیادتر حرارت و سب **نارنجی** و **دعوی** و **ناری**
زیادتر حرارت است **نهم** که فصل است **دوم** از آن احراق
و طبقات آن چهار است چنانچه **اضف** و **وردی**
و **احرقانی** و **احرق** است **اضف** غلام خون است
وردی **ساری** خون و حرارت است و سب **احرقانی**
و **احرق** شدد دم و حرارت است و گاهی بی باشد
لول است **سب** برزوت چنانچه در فالج و سوز **اضف**
برای کم عدد شدن دم از لول **سوم** از آن احضر است

و اسم آن سیخ است فسفی و اسما بخونی و نبله
 و کرامی و رخاری سبب است برودت و سبب
 اسما بخونی سبب است برودت و سبب نبله شدت
 برودت و سبب کرامی احراق است و **بهارم**
 از آن اسود است و طبقات آن بهار است الاسود السا
 من طلق الرخفانه والاسود اخذ من القمه والاسود
 الاخذ من الخضر والاسود البصار الی الباص
 سبب اسود زعفرانی صفر است که سود است و سبب
 اسود قائم دم است که سود است و سبب اسود اخضر
 سود است که سود است و سبب اسود این بلغم است
 که سود است و **و پنجم** از آن این است و آن برودت است
 این حقیقی و این شیف و سبب این حقیقی علیه
 بلغم و برودت و مانع است و سبب عدم معرفت کردن
 است و آب یاسده که بارز دارد و نفوذ شکی صانع را بداند
 که در این
 می است

همی است که مانند رنگ آب گاه باشد اثر می است که مانند
خوبت گوشت ترنج باشد و اشق است که مانند زردمانت لیسرخ
باشد و باز می گویند اصف که است باشد مایلتر محبت و اترق
بود و ناری است سائرخ می مایل تر است محبت و زعفران است
که مشابیه آب زعفران باشد که زعفران را ساسده تر کرده باشند
و حرمت آن زیاد از ناری میباشد و صفت گوشت که کم باشد
حرمت خوب میاخص و بر روی رنگ مشابیه بکل سنج و حرمت
فوتیر میباشد از اصفه قانی گوشت که سرخی غالب بود
و اقم گوشت سنا سنج که بسیاری از من مع حرمت یعنی
نیر که و کسپی رنگ است رز که سناهی اندک بود و در آسمان
کحلی گوشت سنا سیدی از مشابیه بلون بود و محسوس
که در دم از آلمان میکنند رنگ آسمان است و بلی رنگت
مشابیه بلون آبی که نسل در آن ندراب باشد و گرامی است
که مشابیه زربک گندنا باشد و ز بخاری گوشت که از حضرت

دوم غلط است و سبب آن کثرت اخلاط با عدم بصر
و سبب معتدل و آن نوعی است می کند بر تنگی حال جسم صفا
و کدورت است پس این قول است قوت اعتبار
مواد غلیظت و سکون اخلاط و کدورت سبب آن
مختلط شدن اجزای ارضیت و عدم بصر بواسطه صفا
حالت که با اول نفوذ نور در جسم سال با سالی می شود
و کدورت حالتی که با اول نفوذ نور در جسم سیال با سالی
شود **چهارم رایج است** و آن بر چهار قسم است اول قلیل
الرائحه پس سبب آن سردی تر است یا ضعف حرارت
عربی دوم حامضی الرائحه است و سبب آن حرارت
غریبه است که داخل شود در اخلاط باروه و او هر جسم
خلو الرائحه است و سبب آن زیادتی و سبب چهارم
متن الرائحه و سبب آن قرحه یا عفونت است و سبب
سبب کثافت و ویرانگی آن دلالت میکند بر کدورت

احاطه و ساری آن ولالت میکند برنج **ششم رسوب است**
و آن جوهر است غلیظ تر از مائت منجمه از مائت رسوب است
بر سه قسم است خام و متعلق و راسب اما خام پس
بالای اول می آید و متعلق که با سید در میان قاروره
و راسب که ته نشین شود و رسوب بر دو قسم است
طبیعی و غیر طبیعی اما رسوب طبیعی است که سفید متصل الاثر از
سجمل با سید و قسکه گنداشد مشط شود و روی و غیر طبیعی است
که ضد آن باشد و رسوب غیر طبیعی است که خراطی باشد
و آن شیمی است بقشور و ولالت میکند مراخر اط کلمه
مانند شیمی شدن اعضاء اصله و شانه و دوشستی
مشابه است برنج اخلالت میکند بر احراق و ماز و ماز
اعضار و شانه و لحمی یعنی با سید قطعه گوشت بر آید و سبب آن
سبب بر شستی است و در شیمی یعنی حرکت بر آید و سبب
آن دو مان است و مدعی مانند ریم با سید ولالت میکند

بر الفجار

بر انغفار قرحه و بخاطی مانند بی بر آید دلالت میکند بر خلط غلیظ
 و شعری مانند موی تابش و تنب این است شدن رطوبت است
 و رطوبت و حرری یعنی مانند بار چهار از هر صم منفوع باشد و سبب آن
 ضعف معده است و رطوبتی یعنی سنگره مانند باشد و دلالت
 میکند بر حصصات منعده یا در انعقاد و در مادی یعنی خاکستری
 باشد و لسان سید بر بلغم نایده و غلیظی و موی پر و در کسب
 دارد یعنی مانند دم بر آید پس اگر باشد شدید الهمازحت و دلالت
 میکند بر ضعف کسند و اگر خلاف این باشد نشان میدهد
 بر اجزای محری بول بقیه مقدار نوزل است پس کثرت

مقدار آن دلالت میکند بر دو زبان اعصاب ما استغفار قبول
 زاید و وقتت مقدار آن نشان میدهد خشکی یا بلط بر آید پس اگر باشد
 مواد تجلیل کثیر یا انصراف ماده نسوی و کبر و معتدل مقدار آن
 دلالت میکند بر جاری بودن بر مجرای طبیعی تمت تمام شد

معنی مانند
 رطوبت نایده و غلیظی و موی پر و در کسب
 الهمازحت و دلالت
 مقدار نوزل است
 تمت تمام شد